

«جفت‌جوی» یا «جفت‌وجوی» (پیشنهادی برای تصحیح بیتی از شاهنامه)

دکتر محمدحسین جلالیان چالشتری^۱

جستارهای ادبی / مجله علمی - پژوهشی، شماره ۱۹۳، تابستان ۱۳۹۵

آغاز پادشاهی کیکاووس با ماجرای جنگ مازندران همراه شده است. داستان بدین قرار است که کاووس به همراه پهلوانان سرگرم باده‌گساری است که دیو (= اهریمن) چون رامشگری از سالار بار می‌خواهد تا او را به نزد کاووس ببرد. سالار بار پس از کسب رخصت از شاه، دیو را به حضور او می‌برد و در کنار نوازندگان جای می‌دهد. دیو بریط می‌نوازد و سرود مازندرانی در ذکر زیبایی‌های مازندران سر می‌دهد و چنان توصیفی از مازندران می‌کند که شاه را به کشیدن سپاه به مازندران برمی‌انگیزد. ادامه داستان شامل مخالفت پهلوانان و بزرگان با این اقدام و استمداد آن‌ها از زال برای برگرداندن رأی شاه و ناکامی او در این کار و لشکر کشیدن و گرفتار شدن شاه و لشکریان در مازندران و ماجرای هفت‌خوان رستم و کشتن دیو سپید و رهانیدن شاه و لشکریان و فتح مازندران است.

این داستان در *غرر/خبر ملوک فرس* ثعالبی نیز مضبوط است؛ با این تفاوت که در روایت ثعالبی به جای مازندران از یمن سخن رفته است (Al-- ha'ālibi, 1900: 157). این نکته را پیش‌تر دانشمندان بررسی و درباره آن تحقیق بسیار کرده‌اند. مطلبی که در اینجا مورد نظر است بحثی است زبان‌شناختی پیرامون یکی از کلماتی که دیو در توصیف خود از مازندران/ یمن به کار برده است. در میان این توصیف، دو بیت که در تمامی نسخ موجود بلافاصله پس از یکدیگر قرار گرفته‌اند در *شاهنامه* ویراسته خالقی مطلق چنین آمده است:

نوازنده بلبل به باغ اندرون گرازنده آه‌وبه راغ اندرون
همیشه نیاساید (۱) از جفت‌جوی (۲) همه ساله هر جای رنگ است و بوی (۳)
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۴-۲۸/۵-۲۹)

از بیت نخست تنها نسخه آکسفورد واژه «گرازنده» را به صورت «گرآیند» ضبط کرده است که بی تردید ضبطی نادرست است. شرح نسخه‌بدل‌ها از کلمات بیت دوم بر اساس چاپ خالقی مطلق از این قرار است: ۱- پ: بیاساید ۲- ف، ل ۲ (نیز ل ۳ و س ۲): از جفت و جوی؛ ۳- س، لی، پ، ب: از جست و جوی؛ لن: از آب جوی؛ آ (نیز لن ۲): از خفت و خوی؛ متن = ل، ق، ق ۲؛ و: مدام اندرو بس که رنگست و بوی ۳- و: رونده بیاساید از جنب و جوی.

مُل مصرع اول بیت دوم را به صورت «همیشه بیاساید از جست و جوی» (۱۳۶۹: ۲۸)، مصححان چاپ مسکو به صورت «همیشه بیاساید از خفت و خوی» (۱۹۶۶ م: ۷۷)، دبیرسیاقی و کزازی به صورت «همیشه بیاساید از جست و جوی» (دبیر سیاقی، ۱۳۷۰: ۲۸۳؛ کزازی، ۱۳۸۴: ۵۴)، جیحونی «همیشه نیاساید از خفت و خوی» (۱۳۷۹: ۲۵۰) و رواقی «همیشه بیاساید از خفت و خوی» (۱۳۹۰: ۹۰۶) ثبت کرده‌اند.

کزازی «نیاسودن از جست و جوی» را که ضبط مختار اوست چنین تفسیر کرده که «گرازنده آهو دمی از پویه و جست و خیز در دشت و راغ باز نمی‌ماند». او بدین دلیل که در مصرع نخست در این بیت گزارشی از مازندران نیست (!) چنین انگاشته که «این ریخت دستخوش دگرگونی شده و ریخت نژاده و نخستین آن از دست رفته است». به رغم این که او صورت‌های «خفت و خوی» و «جفت و جوی» را عاری از «معنایی سنجیده و درخور دانسته»، در پایان بحث در این موضوع، «جفت و جوی» را در معنی «جفت و همدم» دانسته و احتمال داده که «جوی در آن واژه‌ای باشد از گونه پیرو که معنای جفت با آن نیرو داده شده است و استوار آمده». دلیل این احتمال از سوی او توصیفی است که ثعالبی به صورت «و طیرها مزدوج» آورده است. کزازی این جمله ثعالبی را به «مرغان همواره در آن، جفتند» برگردانده است (کزازی، ۱۳۸۴: ۳۴۴-۳۴۵). به نقد این نظر در ادامه مقاله پرداخته خواهد شد. خالقی مطلق در یادداشت‌های شاهنامه در توضیح این ابیات چنین آورده است:

«[ب ۲۸. دوم] گرازنده اسم فاعل است، به معنی «به‌ناز خرامنده». اگر در این بیت، نوازنده و گرازنده را صفت بگیریم، باید آن‌ها را تنگ واژه‌های سپسین آن‌ها بنویسیم، به معنی: بلبلی نوازنده و آهوی گرازنده. ولی نگارنده آن‌ها را قید می‌گیرد: بلبلی به باغ نغمه‌خوان است و آهو به راغ خرامان.

[ب ۲۹. یکم] اسم فاعل جفت‌جوی به معنی «جفت‌جوینده، همسر و انباز جوینده» پیش از این به کار رفته بود (← یکم ۵۰۶/۱۹۸؛ ۵۹۰/۲۰۳) و پس از این نیز پنج باری به کار رفته است (←

فرهنگ ولف، زیر «جفت‌جویی»). در بیت مورد گفت‌وگوی ما یا باید اسم فاعل به جای حاصل مصدر، یعنی «جفت‌جویی» به کار رفته باشد: آهو (و نیز شاید بلبل) دمی از جفت‌جویی آرام ندارد (ندارند) و یا جفت‌جویی در اینجا نیز اسم فاعل است: آهو دمی از جفت‌جوینده (آهوی نر) آرام ندارد. برداشت نخستین محتمل‌تر می‌نماید. در هر حال همین پیچیدگی سبب شده است که جفت‌جویی در برخی از دست‌نویس‌ها به جفت و جوی و جز آن گشتگی یابد» (۱۳۹۱: ۳۹۶).

در شرح خالقی مطلق از این دو بیت، نکات مبهمی به چشم می‌خورد: در خصوص احتمال نخستین او در مورد نوازنده و گرازنده این سؤال پیش می‌آید که اگر این دو واژه صفت باشند، چه ضرورتی وجود دارد که تنگ و واژه‌های پس از خود نوشته شوند؟ جواز تنگ هم (یا به تعبیر امروزی با نیم‌فاصله) نوشتن کلمات جز در مورد کلمات مرکب از هیچ مرجعی صادر نشده است. احتمال دوم که او آن را ترجیح می‌دهد این است که دو واژه مذکور را قید بگیریم: «بلبل به باغ نغمه‌خوان است و آهو در راغ خرامان». چگونه ممکن است در جمله اسنادی، صفتی را که مسند واقع شده است قید بدانیم؟ وانگهی با این تعبیر، یعنی اتمام معنای بیت نخست، فعل «نیاساید» در مصرع نخست بیت بعد بدون فاعل می‌ماند و این تناقضی است که در تعبیر خالقی مطلق به چشم می‌خورد، یعنی از سویی او معنای بیت را تمام‌شده فرض کرده و از سویی فاعل فعل نیاساید را بلبل و آهو در نظر گرفته است. پس تنها همان احتمال نخست او، یعنی صفت دانستن نوازنده و گرازنده به شرط موقوف‌المعانی دانستن این دو بیت می‌تواند صحیح باشد و جز از طریق این فرض، مصرع نخست بیت دوم مبهم می‌ماند.

اما در مورد انتخاب صورت «نیاساید» نسخه پاریس توسط برخی از مصححان، چنین می‌توان پنداشت که این گروه گرفتار تصور سنتی و اشتباهی شده‌اند که بر مبنای آن، قید «همیشه» تنها با افعال ایجابی به کار می‌رود و نه افعال سلبی (نک: غنی، حافظ با یادداشت‌ها و حواشی: ۶۵ به نقل از خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۲۰۵؛ هروی، ۱۳۶۷: ۱۱۸). کاربرد «همیشه» و سایر قیود با معنای استمرار و دیمومت همراه با افعال سلبی بحثی مفصل است که در این مقال نمی‌گنجد و فرصتی دیگر می‌طلبد. در اینجا همین اندک بس که قید «همیشه» جز در یک دست‌نویس در تمامی دست‌نویس‌ها با صورت منفی فعل یعنی «نیاساید» ضبط شده است و خوشبختانه برخی از مصححان (دبیرسیاقی، کزازی، خالقی مطلق و جیحونی) نیز به‌درستی این صورت را پذیرفته‌اند.

بیشترین اختلاف در این دو بیت هم در دست‌نویس‌ها و هم در ضبط‌های مصححان مربوط به واژه آخر مصرع نخست بیت دوم است. به آنچه خالقی مطلق در مورد اختلاف نسخ در مورد این واژه ضبط کرده باید صورت‌های «جفت‌جوی»، «کفت و کوی» و «جست و جوی» به ترتیب در سه دست‌نویس سن‌ژوزف، سعدلو و وین را نیز افزود. آنچه در میان صورت‌های ضبط‌شده دست‌نویس‌ها بیش از بقیه نظر محققان را به خود جلب کرده سه صورت «جست و جوی»، «خفت و خوی» و «جفت‌جوی» است. صورت «خفت و خوی» که ظاهراً تنها در دو دست‌نویس آمده، هیچ پشتوانه‌ای ندارد و تا آنجا که نگارنده بررسی کرده است، محققانی هم که آن را برگزیده‌اند تلاشی در اثبات آن نکرده‌اند. نزدیک‌ترین واژه به «خفت و خوی» که از لحاظ معنایی (و نه قافیه) امکان حضور در این بیت را می‌توانست داشته باشد «خفت و خیز» است که در شاهنامه نیز نمونه دارد. احتمالاً پیچیدگی بیت و برداشت معنایی که کاتبان از صورت صحیح واژه به کار رفته در آن داشته‌اند سبب ایجاد صورت «خفت و خوی» شده است. همنشینی دو واژه «خفت» و «خوی» نه در جای دیگر دیده شده و نه به صورت بالقوه امکان‌پذیر است.

«جست و جوی» نیز که کزازی آن را به «پویه و جست‌وخیز» تعبیر کرده، به رغم داشتن پشتوانه پنج نسخه از اعتباری برخوردار نیست؛ زیرا اگر این واژه معنای شناخته‌شده‌ای را داشته باشد که همگان از آن آگاهند، با پذیرش آن، بیت از معنای منطقی ساقط خواهد شد: بلبل نوازنده در باغ و آهوی گرازنده در راغ هرگز از جست‌وجو/ کاوش/ کندوکاو نمی‌آسایند. جست‌وجوی چه؟ کاوش در پی یافتن چه؟ به نظر می‌رسد که کزازی در این تعبیر، جست (به ضم اول) را با جست (به فتح اول) خلط کرده است.

از میان مصححان تنها خالقی مطلق «جفت‌جوی» را برگزیده است. همان گونه که او اشاره کرده، این واژه هفت بار دیگر نیز در شاهنامه به کار رفته است. این واژه چه در شاهنامه و چه در متون دیگر هیچ‌گاه جانشین اسم نشده و در شواهدی که نگارنده از آن به دست آورده، یا به عنوان صفت به همراه اسم آمده یا نقش مسند دارد و یا به عنوان قید به کار رفته است. علاوه بر این نکته که خود به تنهایی دلیل کافی برای رد این انتخاب است، این تعبیر به لحاظ معنایی نیز چندان دلپذیر نیست؛ چه اگر شاعر این مفهوم را در نظر داشت، می‌بایست به جای گرازنده بودن، ماده بودن آهو را در بیت پیشین یادآور می‌شد. به نظر می‌رسد که با این توضیح بتوان تعبیر دوم خالقی مطلق یعنی «آهو دمی» از

جفت‌جوینده (= آهوی نر) آرام ندارد» را به آسانی کنار نهاد. جالب این که «جفت‌جویی» در شاهنامه در یک مورد به معنای «جوینده همسر، گشن، جوینده شریک زندگی» که لغت‌نامه دهخدا و خالقی مطلق آورده‌اند، نیست. این نمونه در توصیف گرگین است که پس از گرفتار شدن بیژن، از جایی که از یکدیگر جدا شدند به ایران بازمی‌گردد و پشیمان از کرده، در آرزوی دیدار جفت (= بیژن) است:

کمند اندر افکند و برگاشت روی ز کرده پشیمان‌دل و جفت‌جوی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۱۹/۳۳۶/۳)

اما احتمال نخستی که خالقی مطلق در مورد «جفت‌جویی» مطرح کرده درخور تأمل بیشتری است. این موضوع که برخی از کلمات مرکب ساخته‌شده با ماده مضارع می‌توانند معنای اسم مصدری داشته باشند امری پذیرفته‌شده است و ترکیباتی چون دست‌بوس، پای‌بوس، دست‌کوب «کوبیدن دست، دست زدن»، دست‌چین، خاک‌مال، پیگرد، پیش‌فروش و ... نمونه‌هایی از این قبیل کلمات مرکب در زبان فارسی هستند (صادقی، ۱۳۸۳: ۱۰؛ جلالیان، ۱۳۸۸: ۵۱). اما نکته اینجاست که صدها واژه مرکب دیگر نیز با همین ساخت در زبان فارسی وجود دارد که فاقد چنین معنای مصدری هستند و صرف وجود چنین ترکیباتی با معنای اسم مصدری نمی‌تواند مجوز تعمیم چنین معنایی برای سایر ترکیبات باشد؛ به‌ویژه که شواهد موجود در متون دیگر و نیز هفت شاهد دیگری که در شاهنامه از این واژه وجود دارد همگی نشان‌دهنده معنای صفت فاعلی هستند. نکته دیگر این که صورت «جفت‌جویی» هرچند در معنای صفت فاعلی معنای چندان خوشایندی به بیت نمی‌بخشد، صورت دشواری نیست که بتواند باعث این همه اختلاف در نسخه‌ها شود، و اگر همین صورت در اصل بیت بود، به احتمال قریب به یقین، مستسخان آن را به همان صورت ضبط می‌کردند؛ چه در هفت بیت دیگری که این واژه در آن‌ها به کار رفته در دست‌نویس‌ها کمترین اختلاف‌ها در مورد آن وجود دارد. هیچ یک از مصححان شاهنامه از میان صورت‌های مضبوط در دست‌نویس‌ها «جفت و جوی» را صورت صحیح تشخیص نداده‌اند. حتی خالقی مطلق نیز که عنایت ویژه‌ای به دست‌نویس فلورانس دارد تلاشی برای اثبات این صورت که در دست‌نویس مذکور ضبط شده نکرده است. این صورت از چند منظر قابل تأمل است: نخست این که از میان جمیع دست‌نویس‌ها با احتساب نسخه‌های واتیکان که به گونه‌ای جای مصرع‌ها را تغییر داده و نیز دو نسخه‌ی وین و سعدلو سیزده نسخه صورت‌های

دوجزئی‌ای که حرف «و» در میان دارند ضبط کرده‌اند و به نظر می‌رسد که وجود این حرف در ضبط اکثر نسخ بی سببی نباشد. به بیان دیگر می‌توان احتمال داد که در صورت اصیل بیت، این واژه حرف «و» را در میان داشته است. دو دیگر این که صورت «خفت و خوی» هم که به لحاظ ساختاری و معنایی دارای پشتوانه‌ای نیست تنها می‌تواند حاصل جابه‌جایی نقطه‌ها یا تلاش برای تصحیح «جفت و جوی» از جانب کاتبان باشد و به این اعتبار می‌توان تعداد نسخه‌های حاوی «جفت و جوی» را از چهار عدد به شش عدد رساند. سه‌دیگر این که واژه «جوی» در یازده نسخه در جزء دوم ترکیب ثبت شده است و اگر «خفت و خوی» را نیز حاصل تغییر جای نقطه‌ها بدانیم، این شمار به سیزده خواهد رسید. چهارم این که «جفت و جوی» پس از «خفت و خوی» که بحث در مورد آن پیشتر آمد، تنها مورد ضبط دشواری است که می‌توان آن را از لحاظ ساختاری و معنایی توجیه کرد. این نکته را که شاید «جفت و جوی» خالی از حقیقتی نباشد پیش‌تر کزازی دریافته است. چنان که اشاره شد، او با استناد به عبارت «و طیرها مزدوج» ثعالبی، «جفت و جوی» را «جفت و همدم» دانسته و در این ترکیب، «جوی» را «گونه‌ای پیرو که معنای جفت» را تقویت کرده قلمداد کرده است. بُنداری (۲۰۰۱م: ۱۰۵) در ترجمه خود به این بیت نپرداخته است. اما آنچه ثعالبی آورده می‌تواند نشان‌دهنده اصلی مشترک باشد. این اشتراک کافی است تا تمامی صورت‌های دیگری که معنایی غیر از «جفت‌جویی» یا مفهومی نزدیک به آن را دارند کنار گذاشته شوند. مترجمان کتاب غرر ثعالبی عبارت مذکور را به «مرغانش مدام در کار توالد و تناسل‌اند» (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۷۰) و «پرندگان‌ش در عشقبازی‌اند» (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۰۶) برگردانده‌اند. تعبیر کزازی از «جفت و جوی» به صورت «جفت و همدم» و نیز این که «جوی» «از گونه پیرو» که منظور از آن احتمالاً همان تابع است هم به دلایلی که در باب «جفت‌جویی» گفته شد و هم به این دلیل که در میان اتباع زبان فارسی چنین ساختی امکان وجود ندارد (نک: شعار، ۱۳۴۲: ۲۷۸-۲۸۲) پذیرفتنی نیست.

پیشنهاد نگارنده در این موضوع چنین است که «جفت‌جویی» را همانند کلمات مرکب با معنای اسم مصدری که متشکل از دو ماده ماضی و مضارع هستند در نظر بگیریم. این گونه کلمات مرکب در زبان فارسی انواع گوناگون دارند و یکی از این گونه‌ها ترکیب ماده ماضی با ماده مضارع از یک فعل با حرف پیوند «و» است (خانلری، ۱۳۸۷، ج ۳: ۶۴). گفت‌وگوی، شست‌وشوی، جست‌وجوی، پخت‌وپز، رُفت‌وروب، ساخت‌وساز، کشت‌وکار و مُشت‌ومال نمونه‌هایی از این ترکیبات هستند.

هرچند هیچ یک از این دو ماده در متون فارسی ضبط نشده‌اند، دست کم می‌توان از مادهٔ ماضی (= جفت) در پیشینهٔ زبان فارسی ردّ و اثر یافت و بر اساس آن و با استفاده از قواعد اشتقاقی و تحولات آوایی، مادهٔ مضارع آن را نیز به صورت «جوی» متصور شد. در متن پهلوی بندهشن در فصلی با نام «دربارهٔ گزند[ی که] هزاره هزاره به ایران‌شهر آمد»، در ذکر چگونگی زایش سه موعود زرتشتی چنین آمده است:

ēn sē pus ī zardušt 'iyōn ušēdar ud ušēdarmāh ud sōšyāns rāy gōwēd kū pēš kū zard. št be juxóēg-išān x. arrah ī "a.du(x)tt andar zrēh ī kayānsē pad nigāh-d"rīh a "bān"xwa.rah ī ast anāhīd yazad abes'ārd (Pakz'd, 2005: 372-373)

دربارهٔ این سه پسر زرتشت که اوشیدر و اوشیدرماه و سوشیانس‌اند، گوید که پیش از آن که زرتشت جفت گیرد، آن‌گاه ایشان فرهٔ زرتشت را در دریای کیانسه برای نگاهداری، به آب‌ان فرّه، که یزد اناهید است، سپردند (بهار، ۱۳۸۵: ۱۴۲).

فعل *juxt* در هر سه دست‌نویس بندهشن (TD1، TD2 و DH) به صورت *g/d/ywpt* نوشته شده است. از آنجا که صورت احتمالی *dwpt* فاقد معنا است و *guft/ gwpt* «گفت» نیز در این جمله کاربرد نمی‌تواند داشته باشد، محققان متفقاً این واژه را صورتی تصحیف‌شده از *ywht* /*ju. t/* یا صورت فارسی «جفت» تشخیص داده‌اند (نک: Pakzad, 2005: 373, footnote 194). انکلساریا آن را به «ازدواج کرد»، بهار متأثر از انکلساریا به «زوج گیرد» (Anklesaria, 1956: 283) و راشد محصل به «جفتی یابد» (!) برگردانده است. می‌دانیم که متون پهلوی و سایر آثار زرتشتیان مشحون است از روایات گوناگون و متنوع و گاه متناقض از موضوعات دینی که دین‌مردان آن‌ها را به صورت‌های مختلف بیان کرده‌اند. همین مطلب در فصل دیگری از بندهشن موسوم به «دربارهٔ تخمه و پیوند کیان» با عباراتی شبیه ولی متفاوت در جزئیات چنین آمده است:

ēg ēn sē pus ī zardušt iyōn ušēdaud šēyarmāh ud sōšyānsaz hwōwī būd, čiyō- gōwēd kū zardušt sē jār ō nazdīkīh ī ζwōwī ζηη ī [xwēš] hamē šud, har-w) jār ān tōhm ō zamīg šud, . --yōsang ya. ad r. šnīh ud zōr ī ān tōhm padīrift ud pad nigāh-dārī. ō anβhīd yazad abespārd ī pad h. ng. m ō mādar gumēz. nd (P. kz. d 2005: 405-406)

دیگر آن سه پسر زرتشت که اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس[اند] از هووی بودند. چنین گوید در دین که زرتشت سه بار به نزدیکی هووی، زن خویش، همی شد، هر سه بار آن تخم به زمین شد،

نریوسنگ ایزد روشنی و زور آن تخم را پذیرفت و به نگاهداری به ایزد اناهید سپرد (نک: بهار، ۱۳۸۵: ۱۵۲).

این مطلب در متن صد در بندهش بدین گونه آمده است:

زراتشت اسفتمان انوشیروان باد برخاست که به ایران شود. در مدت سه ماه با زن خویش نزدیکی کرد هر بار که آن زن برخاستی و برفتی و چشمه آب هست از آن قهستان و کانسفیه خوانند و در آن آب نشستی و سر و تن بشستی و منی در آن بگمیختی، دادار اورمزد نه بیور و نه هزار و نود و نه فروهر اشوان بر آن منی موکل کرده است تا آن منی نگاه می‌دارند ... (Dhabhar, 1909: 103)؛ راشد محصل، ۱۳۸۱: ۸۴).

از بخش‌های فوق چنین بر می‌آید که فعل *juxt* در بخش نخست باید معادل عبارت *ō nazdikīh ī zan ī [xwēš] ha. ē šud* و «با زن خویش نزدیکی کرد» در دو بخش دیگر باشد و از این رو می‌توان آن را به معنای «آمیزش و هم‌آغوشی کرد» دانست.

این فعل از ریشه *yaog* «پیوستن، به هم وصل کردن، یوغ بستن» است (Bartholomae, 1904: column 1227; Cheung, 2007: 217) و در زبان‌های باستانی، میانه و نو ایرانی مشتقات بسیاری از آن باقی مانده است. صفت مفعولی گذشته باستانی این واژه که در متون اوستایی نیز ثبت شده، *yuxta-* است که در فارسی میانه به صورت *juxt* و در فارسی دری به صورت «جفت» باقی مانده است. از آنجا که ماده‌های ماضی اصلی فارسی میانه و فارسی دری بازمانده همین صفت‌های مفعولی و فاعلی گذشته باستانی هستند، باید فعل *juxt* را نیز در کنار صورت صفتی مذکور در فوق بازمانده همان *yuxta-* بدانیم.

در کنار این ماده ماضی می‌توان ماده مضارع را نیز بازسازی کرد. یکی از ماده‌های مضارع ریشه *yaog* در زبان اوستایی صورت ریشه-ستاک *yaog-* است (Bartholomae, 1904: column 1227) که طبق تحولات آوایی با تبدیل *y* آغازی به *ǰ* و پایانی به *y* در فارسی میانه باید به صورت ماده مضارع *ǰōy-* باقی مانده باشد و این صورت اگرچه به صورت مستقل در زبان فارسی به کار نرفته - و یا شاید به کار رفته اما در متون ضبط نشده و یا نگارنده از آن بی‌اطلاع است - به عنوان جزء دوم ترکیب «جفت و جوی» توسط فردوسی در این بیت استفاده شده است. این فعل بسیط همانند بسیاری دیگر از افعال بسیط با فعل مرکب جایگزین شده است. برخی از این افعال که جزء

نخست آن‌ها «جفت» و «جفتی» است عبارت‌اند از «جفت شدن»، «جفت‌گیری کردن»، «جفتی کردن» و «جفتی زدن» (رک: لغت‌نامهٔ دهخدا، ذیل همین مدخل‌ها).

با پذیرش این پیشنهاد می‌توان دو بیت مورد بحث را چنین تعبیر کرد: بلبل نوازنده در باغ و آهوی گرازنده در راغ هرگز از جفت‌گیری نمی‌آسایند و همواره در کار توالد و تناسل‌اند. ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که کاربرد فعل مفرد برای فاعل جمع در زبان فارسی دارای سابقه است (خانلری، ۱۳۸۷: ۴۸۱؛ ابوالقاسمی، ۱۳۸۷: ۲۲۷-۲۲۹) و فاعل «نیاساید» در این ابیات، بلبل و آهو هر دو هستند و کنار نهادن یکی از این دو (آن گونه که در توضیحات خالقی مطلق به چشم می‌خورد)، این دو بیت را با پیچیدگی و مشکلات دستوری مواجه خواهد کرد.

بعدالتحریر

در تفسیر قرآن پاک در ماجرای عزا و عزایا (=هاروت و ماروت) چنین آمده که: ایزد تعالی ایشان را به زمین فرستاد و فرمان داد کی روز به زمین می‌شوید میان فرزندان آدم حُکم می‌کنید و عدل نگاه می‌دارید و سوی جفت‌وجور میل مکنید و شبانگاه باز به آسمان بازآیید (تفسیر قرآن پاک، عکس نسخه ۱۳۴۴، ص ۴۲؛ چاپ حرفی ۱۳۴۸، ص ۵۹؛ ۱۳۸۵، ص ۵۲)

بخش دوم واژه جفت‌وجور (= وجور) در دست‌نویس این تفسیر به همان خط متن در بالای سطر اضافه شده، ولی مصححان این متن بدان اشاره‌ای ننموده‌اند. چنانچه از مقدمه و ادامهٔ این داستان برمی‌آید و بر همگان نیز آشکار است، گناهی که این دو فرشته بدان گرفتار شدند تبعیت از شهوت و میل به جفت است. با در نظر داشتن این مسأله و نیز پذیرفتن تحول «جفت‌وجوی» به «جفت‌وجور» (قس: شست‌وشوی و شست‌وشور)، می‌توان این شاهد را مهر تأییدی بر قرائت پیشنهادشده برای بیت مورد بحث در این نوشتار دانست.

کتابنامه

- ابوالقاسمی، محسن. (۱۳۸۷). دستور تاریخی زبان فارسی. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- بنداری، الفتح بن علی. (۲۰۰۱ م/ ۱۴۲۲ ق.). الشاهنامه. تصحیح عبدالوهاب عزام. جزء اول. الطبعة الثانية. قاهره: دار سعاد الصباح.

- بهار، مهرداد (مترجم). (۱۳۸۵). بندهشن. نگاشته فرنیغ دادگی. چاپ سوم. تهران: توس.
- تفسیر قرآن پاک (عکس نسخه خطی). (۱۳۴۴). تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تفسیر قرآن پاک (چاپ حرفی). (۱۳۴۸). به کوشش مجتبی مینوی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- تفسیر قرآن پاک. (۱۳۸۵). به کوشش علی رواقی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۶۸). تاریخ ثعالبی. پاره نخست: ایران باستان. ترجمه محمد فضالی، تهران: نقره.
- ثعالبی، ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۶۸). شاهنامه ثعالبی. ترجمه محمود هدایت. تهران: چاپخانه مجلس.
- جلالیان چالشتری، محمدحسن. (۱۳۸۸). «کلمات مرکب ساخته شده با ستاک مضارع فعل در فارسی و سغدی». زبان و ادب فارسی (نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز). صص ۳۹-۵۵.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۱). یادداشت‌های شاهنامه (با اصلاحات و افزوده‌ها). بخش یکم. چاپ دوم. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۸). حافظنامه. بخش اول. چاپ هشتم. تهران: علمی و فرهنگی.
- راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۱). نجات بخشی در ادیان. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رواقی، علی. (۱۳۹۰). فرهنگ شاهنامه. چاپ اول. تهران: فرهنگستان هنر.
- شعار، جعفر. (۱۳۴۲). «بحثی درباره اتباع». یغما. ش ۱۸۲. صص ۲۷۸-۲۸۲.
- صادقی، علی اشرف. (۱۳۸۳). «کلمات مرکب ساخته شده با ستاک فعل». دستور (ویژه نامه فرهنگستان). صص ۵-۱۲.
- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. عکس دست‌نویس موجود در کتابخانه ملی اتریش در وین، به نشان Mxt 378 مورخ ۸۸۲.
- _____ (۱۳۶۹). شاهنامه. تصحیح ژول مل. با مقدمه محمدامین ریاحی. ج ۱. چاپ اول. تهران: سخن.

- _____ . (۱۳۷۰). شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی. به کوشش سید محمد دبیرسیاقی. مجلد اول. چاپ اول. تهران: علمی.
- _____ . (۱۳۷۹). شاهنامه فردوسی همراه با خمسه نظامی (معروف به شاهنامه سعدلو). چاپ عکسی از روی نسخه متعلق به مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی. مربوط به سده ۸ هجری قمری. با مقدمه فتح‌الله مجتبابی. تهران. ۱۳۷۹.
- _____ . (۱۳۸۰). شاهنامه فردوسی. تصحیح انتقادی، مقدمه تحلیلی و نکته‌های نویافته از مصطفی جیحونی. کتاب اول. چاپ سوم. تهران: شاهنامه پژوهی.
- _____ . (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. چاپ اول. تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- _____ . (۱۳۸۹). شاهنامه. نسخه برگردان دست‌نویس سن‌ژوزف. به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار و نادر مطلبی کاشانی. تهران: طلایه.
- شاهنامه فردوسی. (۱۹۶۶م.). متن انتقادی. تحت نظری. ا. برتلس. ج ۲. مسکو: آکادمی علم اتحاد شوروی، اداره انتشارات دانش.
- کرآزی، میر جلال‌الدین. (۱۳۸۴). نامه باستان، ویرایش و گزارش شاهنامه فردوسی. ج ۲. تهران: سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۸۷). تاریخ زبان فارسی. ج ۳. چاپ هفتم. تهران: نشر نو.
- هروی، حسینعلی. (۱۳۶۷). شرح غزل‌های حافظ. جلد اول. چاپ دوم. تهران: نشر نو.
- Al-Tha'āli i. (1900). *Histoire des Rois des Perses*. publie et traduit par H. Zotenberg, Paris: Imprimerie Nationale.
- Anklesaria, B. T. (1956). *Zand-ākāsīh, Iranian Great Bundahišn*. Bombay.
- Bartholomae, Chr. (1904). *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.
- Cheung, J. (2007). *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*. Leiden-Boston: Brill.
- Dhabhar, E. B. N. (1909). *Saddar Naṣr and Saddar Bundahesh*. Bombay: The Trustees of the Parsee Punchayet Funds and Properties.
- Pakzad, F. (2005). *Bundahišn, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*. Band I. Tehran: Center for Great Islamic Encyclopaedia.
- Wolff, F. (1965). *Glossar zu Firdosis Schahname*. Berlin: Heildesheim.